جلسه 365

دوشنبه 06/07/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اجتماع امر ونهی بود. عرض کردیم مرحوم نائینی ومرحوم آقای خوئی فرموده اند که نزاع در این بحث صغروی هست، یعنی همه قبول دارند که در محل واحد اجتماع امر ونهی محال است. بحث در این است که اگر عنوان متعلق امر با عنوان متعلق نهی مختلف شد، عنوان صلاة شد متعلق امر، عنوان غصب شد متعلق نهی، آیا تعدد عنوان کاشف از تعدد وجود معنون در خارج هست یا نیست؟

مرحوم نائینی قائل است از یک موجود واحد و معنون واحد محال است دو ماهیت انتزاع کنیم. پس کشف می کنیم حال که از این صلاة فی المکان المغصوب عنوان غصب را انتزاع کردیم و عنوان صلاة را، کشف می کنیم که در خارج ما دو حیثیت داریم در خارج ما دو وجود داریم منتهی منضم به هم هستند، یکی وجود غصب ویکی وجود نماز. ولذا بحث در این می شود که آیا تعدد عنوان کاشف از تعدد وجود معنون هست در خارج پس یک وجود امر دارد که وجود الصلاة است و وجود دیگر نهی دارد که وجود غصب. یا نه تعدد عنوان کاشف از تعدد معنون نیست کما علیه السید الخوئی، ولذا ایشان فرموده است که معنون وجود واحد دارد، واگر معنون وجود واحد داشته باشد لانزاع فی امتناع اجتماع الامر والنهی.

ما عرض کردیم که این فرمایش درست نیست. بلکه در مقام دو مطلب دیگر هست، وآن این است که: برخی از بزرگان می گویند معنون واحد است، یک وجود واحد، واقعه هم همینطور است، در خارج مثلا شما صورتتان را در وضوء می شورید با آب غصبی. ما در خارج دو وجود نداریم یکی وجود غصب و دیگری وجود غسل. همین وجود واحد هم معنون به عنوان غسل الوجه است و هم معنون به عنوان غسل. حالا فرموده اند بحث در این است که آیا حکم از عنوان به معنون سرایت می کند یا نمی کند. اگر گفتیم حکم از عنوان به معنون سرایت نمی کند، عنوان غصب حرام است، عنوان نماز یا وضوء واجب است. خارج ظرف امتثال در واجب است وظرف عصیان در حرام. متعلق وجوب خارج نیست، متعلق وجوب عنوان الصلاة است و متعلق حرمت هم عنوتن غصب است. سرایت نمی کند حکم از عنوان به معنون. با اینکه معنون واحد است متعدد نیست، اما اگر ما گفتیم که سرایت نمی کند حکم از عنوان به معنون، قائل به جواز اجتماع امر ونهی می شویم. و اگر قائل به سرایت شدیم، برخی از بزرگان فرموده اند دیگر باید قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشویم، چون حکم رفته است روی خارج به توسط عنوان غصب و به توسط عنوان نماز. حکم سرایت کرده است از عنوان به معنون، معنون هم که واحد است.

طبق فرموده این بزرگان باز کلام مرحوم نائینی وآقای خوئی درست نمی شود. چون آن دو بزرگوار گفتند اگر قائل بشویم که در خارج معنون یک وجود دارد باید امتناعی بشویم، وهمه امتناعی می شوند علی تقدیر کون وجود المعنون فی الخارج واحدا. طبق این بیان نه، ممکن است وجود معنون واحد بشود ولی قائل ما به سرایت حکم از عنوان به معنون نشویم کما علیه السید الامام قده.

ما نکته دیگری عرض می کنیم: می گوئیم حتی اگر قائل به سرایت شدیم، که می شویم، از نظر عرف وقتی که مولا می گوید غصب نکن خارج را می بیند نه عنوان را. بله عقلا متعلق نهی عنوان غصب است اما عرفا این عنوان را فانی می بیند انسان در خارج. و این شستن صورت در وضوء با آب غصبی انسان اشاره به خارج می کند می گوید این همان چیزی است که مولا گفت نکن. یعنی عرفا نهی خورده است به خارج به توسط عنوان. کما اینکه امر هم همینطور است. اگر مولا امر کرد که شما در ماه رمضان روزه بگیرید، عرفا همین روزه ای که گرفتید می گوئید این روزه من به دستور خدا بود. یعنی متعلق وجوب از نظر عرفی وجود روزه گرفتن شماست. همین واجب است. نه اینکه عنوان روزه گرفتن واجب است. این عقلی است. اما عرفی اش خود روزه گرفتن خارجی محبوب مولاست و واجب است. در همه موارد حب وبغض همین است. شما دوست دارید هنگامی که به مولا وآقایمان امام زمان علیه السلام سلام می کنیم دوست داریم ایشان جواب بدهد. حالا اگر جواب سلام را شنیدیم می گوئیم همین جواب سلام چیزی است که ما دوست داشتیم. نه اینکه عنوان جواب سلام امام زمان را دوست داریم. ابدا. با اینکه عقلا عنوان متعلق حب است کما ذکرنا، اما عرفا این عنوان را عرف نمی ببیند بلکه فانی می بیند در معنون و معنون را می بیند می گوید همین جواب سلام آقا را من دوست داشتم.

پس از نظر عرفی ما قائل به سرایت هستیم ولی در عین حال قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستیم. چرا؟ برای اینکه متعلق امر این فرد از نماز که نیست. مولا گفت صل نماز بخوان، گفت غصب نکن. بله وجوب رفته روی ما هو بالحمل الشایع صلاة، و ما هو بلحمل الشایع غصب هم متعلق حرمت شده است، این فرد که در خارج ما ایجاد کردیم حرام است قبول، اما این فرد واجب نیست، بلکه این فرد مصداق واجب است. چرا؟ برای اینکه بحث در اجتماع امر ونهی در جائی است که امر رفته روی صرف الوجود. اگر امر می رفت روی مطلق الوجود و امر شمولی بود، قطعا امتناع داشت اجتماع امر ونهی. مثلا اگر مولا می گفت هر آبی دیدی با آن وضوء بگیر، اگر ده آب هم بود ده وضوء بگیر. می شود انحلالی. اینجا که ما قائل به جواز اجتماع امر ونهی نمی شویم، هر آبی که دیدی وضوء بگیر با اینکه غصب حرام است، تعارض می کنند در مورد آن آب مغصوب، و عرف هم که لاتغصب را چون عنوان ثانوی است مقدم می کند. اینجا که کسی قائل به جواز اجتماع امر ونهی نیست. اجتماع امر ونهی در جائی است که امر برود روی صرف الوجود. مولا به عبدش می گوید ادفن المیت، نمی گوید دفن میت در شب یا در روز، بلکه صرف الوجود دفن میت را می گوید. از آن طرف هم می گوید ایذاء پدر ومادر حرام است. یک میتی هم روی زمین مانده این آقا می خواهد برود شب دفنش کند. پدر ومادرش می گوید شب نرو قبرستان، او قبول نمی کند و می آید شب دفن می کند. این دفن میت مصداق ایذاء والدین است و حرام است. خب این فرد خارجی حرام است اما این فرد خارجی که واجب نیست، مصداق واجب است نه خود واجب. سیأتی انشاءالله که ما و بزرگانی هم هستند موافق این نظر که در عین حالی که قائل به سرایت هستند از نظر عرف، یعنی معتقدند که از نظر عرف آنی که حرام است وجود خارجی است، اما در وجوب چون وجوب رفته روی صرف الوجود، اگر وجوب هم می رفت روی مطلق الوجود آنجا قائل به امتناع اجتماع امر ونهی می شدیم. اما چون وجوب رفته روی صرف الوجود، دفن میت در شب واجب نیست، مطلق دفن میت واجب است، این می شود مصداق طبیعی واجب. ولذا هیچ عرفی نمی گوید روز که شد برو این میت را از قبر نبش کن یک بار دیگر بگذار در قبر، چون دفن این میت در شب مصداق حرام بوده است. نه، چون امر رفته روی صرف الوجود دیگر سرایت نمی کند ومعنا ندارد سرایت کند به کل فرد فرد. پس ما قائل به سرایت هم می شویم ولی امتیاز امر این است که امر رفته روی صرف الوجود. والا اگر امر به نحو مطلق الوجود بود مثل آن مثالی که عرض کردم که توضأ بکل بماء با لاتغصب، بله آنجا امتناعی می شویم، چون این آب غصبی هم امر به وضوء دارد و هم نهی از غصب دارد، با هم جمع نمی شوند. اما وقتی مولا می گوید توضأ بالماء، نفرموده با این آب، بلکه صرف الوجود وضوء بالماء، معنا ندارد سرایت کند وجوب وضوء بالماء به وضوء با این آب.

البته شما در امر به صرف الوجود هم باز لحاظ می کنید این عنوان را فانی در ما هو بالحمل الشایع. منتهی ما هو بالحمل الشایع به نحو انحلال نیست. مثلا می گوئید من دوست دارم آب بخورم، نه اینکه هر آبی بود اگر ده تا آب است ده تا آب بخورم. نه، یک لیوان آب بخورم، صرف الوجود. ولکن از نظر عرفی همان وجود خارجی آب خوردن محبوب شماست، چون اوست که عطش شما را برطرف می کند، والا عنوان ذهنی آب خوردن که عطش را برطرف نمی کند. اینکه می گوئید من دوست دارم آب بخورم، اصلا فانی می بینید محبوبتان را در شرب ماء خارجی، ولکن نه کل فرد فرد من افراد شرب الماء.

سؤال وجواب: بحث تصور است، وقتی شما تصور می کنید می توانید تصور کنید که یک طبیعی در خارج موجود است، افرادش را نگاه نکنید. الانسان موجود. و می توانید هم به افراد نگاه کنید که کل انسان کذا. مقام تصور مشکلی ندارد، شما تصور می کنید شرب الماء را، واین شرب الماء را فانی در خارج می بینید و به او حکم دارید. صرف الوجود هم هست. در وضوء بالماء هم همین است.

پس ما قائل به سرایت هستیم ولکن امتیاز امر این است که امر به نحو صرف الوجود است و اصلا بحث اجتماع مر ونهی در اینجاست. امر به نحو صرف الوجود که الی کل فرد فرد سرایت نمی کند. بله وجود خارجی وضوء محبوب مولاست به نظر عرف، وجود خارجی نماز محبوب مولا ومأموربه است به نظر عرف، ولی وجود خارجی نماز معنایش این نیست که وجود این نماز در مکان مغصوب، وجود این وضوء به آب مغصوب. اینطور نیست. پس نزاع کاملا کبروی است. ما هم معنون را واحد می دانیم و هم قائل به سرایت هستیم (چون اگر قائل به سرایت نبودیم باز ممکن بود بگویند که دو تا شد، متعلق وجوب شد عنوان صلاة و متعلق نهی شد عنوان غصب. برای تعدد)، می گوئیم حتی ما قائل به سرایت هم هستیم از نظر عرف، ولی در عین حال قائل به جواز اجتماع امر ونهی می شویم. بحث ما در جاز اجتماع امر ونهی هم مختص به عبادات نیست که بگوئید قصد قربت چطور متمشی می شود. آن بحث دیگری است. ممکن است اصلا اجتماع امر ونهی در بحث توصلیات مطرح بشود مثل همان مثال دفن میت، با اینکه مصداق غصب است مصداق ایذاء والدین احیانا هست. الان یک مسأله ای است که یک میتی را دفن کرده اند در یک مکان مغصوب، بنابر نظر آقای خوئی ره که امتناعی هستند همه مردم ملزم هستند به نحو واجب کفائی بروند این میت را نبش قبر کنند بیاورند در مکان مباح دفن کنند. چرا؟ برای اینکه ادفن المیت شامل دفن میت در مکان مغصوب نمی شود، چون غصب حرام است، نهی از غصب باعث می شود که امر به دفن میت تقیید بخورد بشود ادفن المیت فی مکان مباح. خب دفن میت فی مکان مباح هم که امتثال نشد. این آقا میت را در مکان مغصوب دفن کرد، پس شما باید امتثال کنید. در حالی که کسانی که قائل به جواز اجتماع امر ونهی هستند مثل ما، می گویند نه، ادفن المیت که نداشت ادفن المیت فی مکان مباح، خب دفن میت محقق شد. حالا این آقایی که میت را در مکان مغصوب دفن کرد اگر متعمد بود عصیان کرده، واگر هم جاهل به غصب بود عقاب نمی شود. ولی به هر حال امر به دفن میت امتثال شد. این نکته ای است که نیاز به توضیح داشت.

بحث در این مقام بود که اگر نسبت بین دو عنوان که یکی متعلق امر است و دیگری متعلق نهی است عموم وخصوص مطلق بود مثل صل و لاتصل فی الحمام. آیا اینها با هم جمع می شوند که اگر کسی نماز در حمام خواند هم عصیان کرده باشد نهی صلاة فی الحمام را و هم امتثال کرده باشد امر به صل را. البته فرض این است که لاتصل فی الحمام قرینه داشته باشیم که ارشاد به مانعیت نیست.

ما یک مثال عرفی می زنیم: عبد مولا اگر تشنه بماند سنگ کلیه می گیرد و اگر آب سرد بخورد سینوس هایش چرک می کند و سر درد می گیرد. دو ملاک است. مولا می گوید اشرب الماء کی یرتفعه عطشک، از آن طرف می گوید لاتشرب الماء البارد حتی لاتصیر مریضا. دو تا ملاک است. دیگر لاتشرب الماء البارد ارشاد نیست به اینکه آن اشرب ماءا ملاکش مختص است به شرب ماء غیر بارد. نه، مشخص است ملاک شرب ماء رفع عطش است و آب سرد هم رفع عطش می کند، اما این مکلف بیماری دیگری دارد که آب سرد برای او مضر است. خب صحبت این است که اگر این مکلف آب سرد خورد آیا می شود بگوئیم که عصیان کرد لاتشرب الماء البارد را ولی امتثال کرد اشرب الماء را. امتثال کرد این امر را. یا نه، با وجود نهی از شرب ماء بارد دیگر امر به شرب ماء شامل ماء بارد نمی شود.

حضرت امام در اصول در همین بحث اجتماع امر ونهی می فرمایند مسأله خالی از اشکال نیست. ممکن است کسی بگوید چه اشکال دارد؟ امر رفته روی عنوان شرب الماء ونهی هم رفته روی شرب الماء البارد. بعد می فرماید: ولکن الاوجه اینکه این مسأله خارج از بحث است یعنی اینجا اجتماع امر ونهی امتناع دارد. در جلد دوم تهذیب الاصول در مبحث قطع صریحا فرموده اند که ما در اینجا قائل به امتناع هستیم. حالا وجهش را بعدا عرض می کنم.

ما معتقدیم که اثباتا وبه حسب ظهور عرفی تنافی هست بین اشرب الماء ولاتشرب الماء البارد. اشرب الماء اطلاقش اثباتا مشکل دارد ولی امتناع عقلی وتنافی ثبوتی بین اطلاق امر به شرب ماء ونهی از شرب ماء بارد به ملاک آخر نیست. قبل از اینکه این بحث را دنبال کنیم بیائیم ببینیم تنافی بین امر ونهی منشأش چیست؟

ما شروع کردیم از آن مورد روشن، وآن اینکه صل با لاتصل چرا با هم تنافی دارند؟

پنج بیان ذکر می شود برای تنافی بین صل و لاتصل، ما ببینیم این پنج بیان در صل ولاتصل فی الحمام و اشرب الماء ولاتشرب الماء البارد می آید یا نمی آید.

بیان اول: این است که می گویند تضاد در ملاک پیش می آید بین صل و لاتصل. خب صل یعنی مصلحت دارد نماز، لاتصل یعنی مفسده دارد نماز. اجتماع مصلحت تامه و مفسده تامه در شیء واحد می شود. از این تعبیر می کنند به تضاد در مبدأ.

اقول: این بیان به نظر ما اشکال دارد. چرا؟ برای اینکه اولا: اگر کسی قائل به مسلک عدلیه نشد که احکام را تابع ملاکات می دانند بلکه شد اشعری که قائل است که احکام تابع ملاک نیستند آیا دیگر تنافی ندارد صل با لاتصل؟ خب این بیان مختص به مسلک عدلیه است که می گویند احکام تابع مصالح ومفاسد هستند.

ثانیا: بالاتر عرض کنم: این بیان مختص به مسلک مشهور عدلیه است. برای اینکه ما در عدلیه کسانی داریم مثل مرحوم آخوند که می گوید لزومی ندارد که احکام ناشی بشوند از ملاک در متعلقاتشان. این را توضیح بدهم:

در احکام وضعی همه قائل هستند که ملاک در خود حکم وضعی است. مثلا ملکیت، زوجیت، خود حکم شارع به زوجیت زن ومردی که با هم عقد می خوانند خود حکم شارع به زوجیت مصلحت دارد. مصلحت در احکام وضعیه در خود جعل حکم وضعی است نه در متعلق. بحث در احکام تکلیفی است. مرحوم آخوند ظاهر عبارتشان این است وما هم روی این اصرار داریم که لزومی ندارد که در اکام تکلیفیه حتما ملاک در متعلق باشد. ولو مشهور این را می گویند، مشهور می گویند وقتی در روز عید قربان حاجی ای که از عرفات آمده مشعر وشب را در سرمای مشعر تا صبح لرزیده و صبح با خستگی آمده منا می خواهد استراحت کند رئیس کاروان می آید می گوید بلند شوید برویم رمی جمره عقبه که رمی جمره واجب است. مشهور می گویند چون رمی جمره عقبه در روز عید واجب است معلوم می شود یک مصلحتی هست در رمی جمره عقبه در روز عید که شارع واجب کرد رمی جمره را تا شما به آن مصلحت برسید. الواجبات الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیة. خدا دلش برایتان سوخت دید مصلحت رمی جمره در روز عید از شما فوت می شود لذا امر کرد به رمی جمره عقبه. این امر ناشی است از یک ملاک تام در رمی جمره عقبه و اگر ملاک نداشت شارع چرا امر می کرد به رمی جمره عقبه. امر می کرد به خواب که رفع خستگی شود. این نظر مشهور عدلیه است.

اما نظر دیگری هست که ظاهر کلام مرحوم آخوند است به برداشت ما، وآن اینکه نه، اصلا ممکن است مصلحت در خود جعل وجوب رمی جمره عقبه باشد. یعنی چی؟ نه اینکه با نفس وجوب رمی جمره عقبه مصلحت استیفاء می شود، بله یعنی امتثال امر مولا مصلحت دارد. یعنی اگر مولا امر نمی کند به رمی جمره عقبه، رمی جمره عقبه هیچ مصلحتی نداشت. مصلحت در رمی جمره عقبه نیست، مصلحت در امتثال امر مولاست. چرا؟ برای اینکه "ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون". هدف از خلقت انسان عبادت خداست. آن فرمانده ارتش که به سربازانش می گوید برپا یا به راست یا به چپ، اصلا معلوم نیست این کارها مصلحت داشته باشد، لذا اگر یک روز فرمانده مریضی پیدا کرده نمی تواند بیاید سربازها بگویند مصلحت به راست و به چپ فوت نشود بیائیم به راست و به چپ بشویم. نه این اصلا مصلحت ندارد. مصلحت این است که روحیه سربازی که با امتثال امر فرمانده شکل می گیرد این روحیه در ما تقویت بشود. خدا فرمود رمی جمره عقبه بکنید شاید هیچ مصلحتی هم در ذات رمی جمره عقبه نباشد فقط برای اینکه بندگی خودت را آزمایش کنی وروح بندگی در تو تقویت بشود، امتثال امر مولا مصلحت دارد، والا ذات فعل هیچ مصلحتی ندارد. اینکه می گویند مصلحت در جعل حکم یعنی این. نه اینکه تا جعل حکم شد مصلحت استیفاء می شود. خب اگر مصلحت استیفاء می شود چرا من دیگر امتثال بکنم. خب مصلحت استیفاء شد با جعل مولا. نه، مرادشان این است که امتثال امر مولا بما هو امتثال امر المولی مصلحت دارد. ولذا اگر مولا ساقط شد دیگر هیچ چیزی در کار نیست. یعنی اگر رمی جمره عقبه حرجی شد امر مولا ساقط شد بگوید بروم ملاک رمی جمره عقبه را استیفاء کنم. نه، ملاک در امتثال امر است و امر هم که با حرج ساقط شد. البته من نمی گویم هیچ کجا نیست می گویم الزامی نداریم که احکام را تابع ملاکات در متعلقات بدانیم. این راجع به وجوب وحرمت و استحباب و کراهت اینها هیچ لزومی ندارد که تابع ملاک در متعلق باشند. در اباحه که همه باید این را قائل بشوند. چون ما یک اباحه ای داریم به نام اباحه اقتضائیه. اباحه اقتضائیه یعنی مصلحت در خود این است که شارع این را حلال بداند. مصلحت در این است که شارع ما را مرخص العنان بداند. اینکه دیگر مسلم مصلحت در خود جعل است. بالاخره شارع اگر بخواهد آزاد کند بگوید هر کاری دوست داشتی بکن، اینکه تقویت روح بندگی نیست، باید دست بگذارد روی یک کار خاص که یک مقدار سخت هم هست بگوید آن را انجام بدهد.

البته ملاک سختی که در رمی جمره عقبه هست در کوه کندن هم هست ممکن است هیچ فرقی با هم نکنند، اما شارع باید یک موردی را تعیین کند که مردم خودشان را مجبور بدانند به انجام او. خود تضییق روح بندگی را تقویت می کند. تضییق هم ملاک دارد اما انتخاب این فرد از باب ترجیح بلامرجح است و ترجیح بلامرجح که قبیح نیست. شما دو نان جلوتان هست و گرسنه هم هستید آیا می گوئید چون ترجیح بلامرجح محال است پس هیچکدام از این دو نان را آدم نخورد تا از گرسنگی تلف بشود؟ اصلا ترجیح بلامرجح نه محال است و نه قبیح است. قبیح که قطعا نیست، شما سهم سادات می خواهید بدهید، دو تا سید هستند هیچ ترجیحی هم بینشان نیست، خب یکی را انتخاب می کنی می دهی به او. بخواهی به هر دو بدهی نمی رسد یا مصلحت نیست که تقسیم بکنی، به یکی باید بدهی. به یکی می دهی دون الاخر ولو از باب ترجیح بلامرجح. ولذا ما معتقدیم یک سری از احکام به این خاطر است. به مردها گفته اند نماز صبح حمد وسوره را بلند بخوان، من نمی گویم هیچ ملاکی ندارد، نه ممکن است ملاک داشته باشد، اما اینکه دائما دنبال فلسفه احکام باشیم درست نیست. اصلا می خواهند یک مقدار ما با تمرین انجام وظیفه روحیه عبودیت وبندگی در ما تقویت بشود، ملزم بدانیم خودمان را در نماز صبح حمد وسوره را بلند بخوانیم در نماز ظهر آهسته بخوانیم. حالا اگر برعکس می کردند فرقی نمی کرد. اگر می گفتند حمد وسوره نماز صبح آهسته بخوان نماز ظهر بلند بخوان، اگر اینجوری می گفتند شاید آنوقت می آمدیم یک فلسفه ای هم برای این حکم درست می کردیم. ولو اجمالا می دانیم که بعضی از احکاک تابع ملاک هستند مثل شرب خمر که حرام شد بخاطر این بود که اثمهما اکبر من نفعهما، اما اینکه تمام احکام دین اینگونه است ما دلیلی نداریم. البته همین ها مولوی هستند، لذا عقاب دارد اگر کسی رمی جمره عقبه نکند، اصلا حجش باطل می شود اگر عمدا رمی جمره عقبه در روز عید نکند. ولکن کلام در این است که ملاک وجوب رمی جمره عقبه در ذات رمی جمره عقبه است که گفت الواجبات الشرعیة الطاف فی الواجبات العقلیة یعنی عقلا ملاک داشت منتهی ما این ملاک را کشف نکرده بودیم شارع امر کرد، یا نه اصلا پشت پرده راجع به رمی جمره عقبه هیچ ملاکی نیست. ولذا اگر حرجی شد و امرش ساقط شد دیگر امتثال امر که نیست ملاک دیگری هم نیست.

پس این بیان اول به نظر ما تمام نیست.

بیان دوم: این است که گفته می شود که در صل امر به نماز کاشف از محبوب بودن نماز است، در لاتصل نهی از نماز کاشف از مبغوض بودن نماز است. ونمی شود شیء واحد هم محبوب و هم مبغوض باشد. مگر می شود شیء واحد هم محبوب فعلی باشد و هم مبغوض فعلی باشد؟ روح امر حب فعلی است و روح نهی هم بغض فعلی است و اینها با هم جمع نمی شوند.

اقول: این اشکالش این است که ما قبول نداریم که روح امر حب فعلی است و روح نهی بغض فعلی است. شما چه بسا چیزی را دوست ندارید ولی به آن امر کنید. کسی دارد می افتد یا باید بیفتد روی فرزند انسان و او را تلف کند یا باید بیفتد روی اجنبی. خب از باب تزاحم می گوید خودت را بیانداز روی اجنبی او تلف بشود خیلی من غصه نمی خورم ولی فرزندم تلف بشود خیلی غصه می خورم. دفع افسد به فاسد است. آیا محبوب این آقاست که آن شخص خودش را بیاندازد روی اجنبی؟ نه، اتفاقا در مجلس ختم آن اجنبی هم شرکت خواهد کرد و خیلی هم گریه خواهد کرد. چه محبوبیتی دارد. پس امر همیشه ناشی از حب فعلی نیست. نهی هم ناشی از بغض فعلی نیست. ما مثالی می زدیم می گفتیم یک بیماری در بیمارستان می داند چند روز دیگر خواهد مرد و الان هم خیلی دارد درد می کشد. باید هر ساعتی بیایند به این اکسیژن وصل کنند تا زنده بماند. ولی می گوید خدا کند که ما تمام کنیم و راحت بشویم چون این چند روز جز درد اضافه چیز دیگری برای ما ندارد. ولی از خدا می ترسد می گوید اگر من به این پرستار نیایم بگویم اکسیژن وصل کن خودکشی است، از جهنم می ترسم، به پرستار با اشاره می گوید اکسیژن تمام شده بیا اکسیژن جدید وصل کن. فقط از ترس جهنم می گوید، ولی هیچ حبی ندارد به بقاء. یا یک پرستار خانمی آمده می خواهد دستان این آقا را بالا بزند برای آمپول زدن یا نبض گرفتن. این هم خوشش می آید ولی بخاطر ترس از جهنم می گوید خانم از خدا بترس تو برو یک مرد بیاید. واقعا می گوید خدا نکند این خانم گوشش سنگین باشد نشنود، خدا کند این خانم آدم پرروئی باشد وگوش به حرف ندهد، ولی فقط بخاطر ترس از جهنم به او می گوید اتق الله واین کار را نکن. پس روح امر حب فعلی نیست و روح نهی هم بغض فعلی نیست. پس این وجه دوم هم ناتمام است.